

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

در جلسه گذشته عرض کردیم برخی از بزرگان برای عدم جواز یا عدم وجوب تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت و یا عدم وجوب مقابله با حکومت جائز در عصر غیبت، برای همه این عناوین به این روایات تقیه تمسک کرده‌اند و این نتیجه را گرفتند که زمان غیبت زمان تقیه است و ما باید در مقابل ظالم تقیه کنیم، تقیه به این معناست که مقابله‌ی ظاهری با ظالم نکنیم و جان و مال و عرض خودمان را از باب تقیه حفظ کنیم، این زمان تماماً عنوان تقیه را دارد تا زمان ظهور حضرت حجت علیه السلام. در بررسی این روایات ابتدا باید مشخص شود که مفاد این روایات چیست؟

ادامه روایات تقیه در کتاب وسائل الشیعه

در بحث گذشته مضامین حدود هفده روایت را بیان کردیم. در میان این روایات روایت صحیح و ضعیف وجود دارد؛ اما یک تواتر اجمالی مسلم در این روایات وجود دارد؛ هم تواتر اجمالی داریم و هم تواتر معنوی داریم و بلکه حتی نسبت به بعضی از تعابیر، تواتر لفظی داشته باشیم. بنابراین این روایات نیاز به بررسی سندی ندارند. مثلاً این تعبیر «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» [1] که در چند روایت، به صورت مکرر آمده است. و تقیه را مرتبط به ایمان قرار داده است. کسی که تقیه نکند ایمان ندارد. آنچه مهم است اینست که آیا مدعای آنهایی که به این روایات برای عدم جواز تشکیل حکومت دینی تمسک کرده‌اند، مدعایی قابل پذیرش یا خیر؟

در حدیث هجدهم از روایات تقیه در وسائل الشیعه، ابی بصیر می‌گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» [2] کسی که تقیه ندارد خیری در او نیست. بعید نیست که مراد از خیر، دین یا ایمان باشد. مراد خیر عرفی نیست، خیری که از آن امتثال شده، ایمان است. می‌فرماید: «وَلَقَدْ قَالَ يُوسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ وَ مَا سَرَقُوا». [3] حدیث نوزدهم هم همین مضمون دارد؛ ابو بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل می‌کند: «التَّقِيَّةُ دِينُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ». [4] راوی می‌گوید: پرسیدم: «مِنْ دِينِ اللَّهِ؟ فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ مِنْ دِينِ اللَّهِ لَقَدْ قَالَ يُوسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ - وَ اللَّهُ مَا كَانُوا سَرَقُوا شَيْئاً» [5]، یعنی یک چیز لا ینفک از دین خداست، وقتی از دین لا ینفک شد از ایمان هم لا ینفک می‌شود؛ «وَلَقَدْ قَالَ يُوسُفُ أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» [6] وَ مَا سَرَقُوا»

حدیث بیستم: امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «الْمُؤْمِنُ عَلَوِيٌّ إِلَى أَنْ قَالَ وَ الْمُؤْمِنُ مُجَاهِدٌ لِأَنَّهُ يُجَاهِدُ أَعْدَاءَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي دَوْلَةِ الْبَاطِلِ بِالتَّقِيَّةِ وَ فِي دَوْلَةِ الْحَقِّ بِالسَّيْفِ» [7] مؤمن در ایام دولت باطل جهادش از به وسیله تقیه و در ایام دولت حق، جهادش به وسیله سیف است.

برخی می‌گویند اگر تقیه «مِنْ دِينِ اللَّهِ» است، پس چرا امام حسین علیه‌السلام تقیه نکرد؟ امام حسین علیه‌السلام هم بر اساس این روایت، لازم بود تقیه کنند. این روایت تفصیل می‌دهد که در زمان دولت حق، جهاد به وسیله سیف است. دولت حق یعنی زمان حضور معصوم علیه‌السلام و در زمان دولت باطل، جهاد به وسیله تقیه است.

معنای تقیه

بایسته توجه است که گاهی تقیه خوفی است. تقیه خوفی یعنی برای اینکه انسان جانش حفظ بشود، برایش تجویز می‌کنند که کفر یا شرک بگوید. در نتیجه از باب تقیه سخن کفرآمیز یا مشرکانه می‌گوید. لکن معنای جامع تقیه این است که انسان یک راهی را برای رسیدن به یک مطلوبی طی کند که اگر آن مطلوب نبود، این راه را طی نمی‌کرد. حضرت یوسف‌علیه‌السلام برای رسیدن به آن مقصودش از این راه استفاده کرد. لذا عملکرد آن حضرت نیز، یکی از مصادیق آن تقیه خواهد بود.

روایت بیست و یکم: امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «كَانَ أَبِي يَقُولُ: يَا بُنَيَّ مَا خَلَقَ اللَّهُ شَيْئًا أَقَرَّ لِعَيْنِ أَبِيكَ مِنَ التَّقِيَّةِ» [8] که نظیرش در بعضی از روایات قبل نیز، آمده است.

روایت بیست و دوم: از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: «وَلَا يَحِلُّ قَتْلُ أَحَدٍ مِنَ الْكُفَّارِ وَ النُّصَابِ فِي التَّقِيَّةِ» کفار و ناصبی‌ها را در ایام تقیه نباید کشت، مگر کافری که قاتل باشد یا ساعی در فساد باشد. «وَذَلِكَ إِذَا لَمْ تَخَفْ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا عَلَى أَصْحَابِكَ وَ اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبٌ وَ لَا حَنْتٌ وَ لَا كَفَّارَةٌ عَلَى مَنْ حَلَفَ تَقِيَّةً يَدْفَعُ بِذَلِكَ ظُلْمًا عَنْ نَفْسِهِ» [9] اگر یک کسی قسمی را تقیه بخورد - مثلاً به او می‌گویند تو که هستی؟ -، قسم بخورد که من فلانی نیستم برای اینکه ظلمی را از خودش دفع کند. حضرت می‌فرماید «وَلَا حَنْتٌ وَ لَا كَفَّارَةٌ».

اینجا تعبیری که دارد این است که اسْتِعْمَالُ التَّقِيَّةِ فِي دَارِ التَّقِيَّةِ وَاجِبٌ این هم از عناوینی است که در جمع‌بندی در مورد آن بحث خواهیم کرد.

حدیث بیست و سوم: «لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ»، عرض کردم این زیاد تکرار شده و نسبت به این تواتر لفظی وجود دارد، «وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ» [10] بایسته توجه است که توریه هم یکی از مصادیق تقیه است.

حدیث بیست و چهارم: امام صادق علیه‌السلام به معلی بن خنیس فرمود: «يَا مُعَلَّى اكْتُمْ أَمْرَنَا وَ لَا تُذِعْهُ» اسرار ما را مکتوم نگه دارید. اسرار یعنی چیزهایی که مربوط به حقیقت امامت است ولی مردم معمولی نمی‌توانند آن را باور کنند. بعضی از نویسندگان آورده‌اند که فکری که امروز در مورد امامت وجود دارد یا بعد از زمان غیبت و شروع غیبت کبری که ما راجع به امام قائلیم که اینها معصوم، محدث، نور الله فی السماوات و الارض عندهم علم الكتاب هستند و علم به ما کان و ما یکون و ما هو کائن إلى يوم القيامة در نزد معصومین علیهم‌السلام است. و تعابیر دیگری که در ابواب کافی و سایر کتب روایی آمده است. گرچه در بعضی از روایات مطرح شده است، لکن در زمان ائمه این خبرها نبوده است. به علت اینکه که آن زمان این مطالب به عنوان اسرار ائمه بوده و قابل فهم برای همه نبوده است. لذا مأمور بودند به این مطلب که «يَا مُعَلَّى اكْتُمْ أَمْرَنَا وَ لَا تُذِعْهُ فَإِنَّهُ مَنْ كَتَمَ أَمْرَنَا وَ لَا يُذِيعُهُ أَعَزَّهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَ جَعَلَهُ نُورًا بَيْنَ عَيْنَيْهِ يَقُودُهُ إِلَى الْجَنَّةِ - يَا مُعَلَّى إِنَّ التَّقِيَّةَ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي - وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ». در این روایت نیز، این تعبیر هم آمده است؛ «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي السِّرِّ كَمَا يُحِبُّ أَنْ يُعْبَدَ فِي الْعَلَانِيَةِ». کسی که اسرار ما را افشا کند مثل کسی است که ما را انکار کرده است؛ «وَالْمُذِيعُ لِأَمْرِنَا كَالْجَا حِدِ لَهُ» [11]

روایت بیست و پنجم، مثل همان روایت بیست و یکم است و فرقی نمی‌کند.

روایت بیست و ششم از امام هشتم علیه‌السلام است که تمام افرادش امامی ثقه و جلیل‌القدر هستند، علی بن محمد الخزاز عن محمد بن علی بن الحسین بابویه قمی عن احمد بن زیاد بن جعفر حمدانی عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن علی بن معبد عن حسین بن خالد عن الرضا علیه‌السلام که روایت صحیحه است. حضرت فرمود «لَا دِينَ لِمَنْ لَا وَرَعَ لَهُ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» کسی که ورع ندارد، دین ندارد. «وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ». کسی که تقیه هم ندارد ایمان ندارد. «وَلَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» [12]، با کرامت‌ترین شما در نزد خدا کسی است که بیشتر به تقیه عمل می‌کند.

سؤالی که مطرح است این است که چرا تقیه به ایمان گره خورده؟ اگر ما تقیه را تقیه خوفی بگیریم مثلاً انسان به جهت خوف از جانش تقیه می‌کند. این چه ربطی به ایمان دارد؟ می‌خواهند بیایند یک انسان را از بین ببرد و انسان تقیه کند، یک حرفی بزند که آن طرف را منصرف کند. تقیه در تار و پود دین وجود دارد، تمام دین. بعداً می‌گوئیم این آقایانی مثل بعضی از مراجع که کتابی دارند به نام حضرت حجت علیه السلام که آنجا این را تصریح کردند که در زمان غیبت ما موظف به تقیه هستیم و لا يجوز اینکه حکومت تشکیل بدهیم تصریح کردند به همین ادله تقیه.

یکی از جوابها به فهم عدم جواز تشکیل حکومت از روایات تقیه، این است که در جایی که دین در خطر است، تقیه معنا ندارد. یکی از موارد به خطر افتادن دین است. اگر در معنای «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» تأمل کنیم، معلوم می‌شود که تقیه چیزی است که دین را نگه می‌دارد. «وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» اگر یک کسی تقیه خوفی را رعایت نکرد و کشته شد، این گونه نیست که بگوئیم این فرد غیر مؤمن از دنیا رفته؟ درست است آنجا می‌توانست تقیه کند و چه بسا باید تقیه می‌کرد و اگر رعایت نکرد، گناه هم کرده است. ولی این تقیه را نمی‌شود به ایمان گره زد. تقیه یک روش است. چرا ائمه می‌فرمایند: «التَّقِيَّةُ مِنْ دِينِي وَ دِينِ آبَائِي» تقیه یک روش برای حفظ دین است. یکی از سپرها و راهها برای حفظ و استمرار دینی که از طرف خدای تبارک و تعالی آمده، تقیه است. گاهی اوقات تقیه در مقابل کفار و مشرکین است؛ گاهی تقیه در مقابل مخالفین است؛ گاهی اوقات تقیه در مقابل حکومت‌های باطل است. ولی جوهر تقیه برای حفظ دین است.

اگر ما باشیم و این روایات؛ وقتی چند امام می‌فرمایند دینی، دین آبائی، من دین الله، تعبیری که به امام عرض می‌کند که واقعاً تقیه از دین خداست؟ می‌فرماید: «إِي وَ اللّٰهُ مِنْ دِينِ اللّٰهِ» این تقیه یک معنای وسیعی دارد که یک بخش آن در مقابل مخالفین و اهل سنت و برای حفظ شیعه بوده است. یعنی ما یک تقیه‌ای داریم برای اساس دین، یک تقیه داریم برای حفظ شیعه، تقیه مراتب دیگر و مصادیق دیگر نیز دارد. در جایی که دین در خطر است، تقیه معنا ندارد. در جایی که انسان باید کسی را بکشد، تقیه معنا ندارد. این موارد استثنائی، تخصیص نیست. تخصصاً از مصادیق تقیه خارج است و نیاز به تخصیص ندارد ولو اینکه در روایت هم آمده باشد.

در رساله‌ای در باب تقیه که 30 سال پیش چاپ شده است، بیان نموده‌ایم که تقیه به پنج قسم قابل تقسیم است: تقیه واجب که نامش هزیمت است. تقیه مستحب، تقیه مباح، تقیه مکروه و تقیه حرام. بنابراین اینکه صاحب وسائل روایات باب تقیه را ذیل عنوان باب وجوب التقیه مع الخوف ذکر کرده است مایه تعجب است. مشخص نیست این عبارت "مع الخوف" را از کدام یک از این روایات به دست آورده است؟!

تنها روایتی که مطرح می‌کند «یا ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ اِلَى مَتَى قَالَ اِلَى قِيَامِ الْقَائِمِ - فَمَنْ تَرَكَ التَّقِيَّةَ قَبْلَ خُرُوجِ قَائِمِنَا فَلَيْسَ مِنَّا» [13]، اگر کسی قبل از خروج قائم ما تقیه را ترک کرد این «فَلَيْسَ مِنَّا».

اگر سؤال شود که آیا تا آن زمان تقیه معنا دارد، اما در زمان ظهور تقیه مشروع نیست؟ خواهیم گفت: اینکه فرموده‌اند: «إِنَّ التَّقِيَّةَ دِينِي» یا «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» اقتضا می‌کند حتی در زمان ظهور اگر یک کسی در یک جایی باید تقیه یک حرفی بزند برای اینکه جانش حفظ شود آنجا هم باید تقیه کند. اینکه اینجا سؤال می‌کند: «یا ابْنُ رَسُولِ اللّٰهِ اِلَى مَتَى» حضرت فرمود تا زمان خروج، ظهور در این دارد که آن زمان دیگر تقیه نیست ولی باید ببینیم جمعش با آن روایات دیگر به چه نحوی است؟ در آن زمان برای حفظ دین دیگر تقیه لازم نیست اما سایر موارد تقیه وجود دارد. به بیان دیگر ما باشیم و این روایت، چون در صدرش می‌فرماید: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» تا قبل از ظهور حضرت برای حفظ دین باید تقیه کرد. اما آن زمان برای حفظ دین، تقیه معنا ندارد ولی منافات ندارد بعضی از مراتب دیگر تقیه باشد.

روایت بیست و هفتم: «لَوْ قُلْتُ إِنَّ تَارِكَ التَّقِيَّةِ كَتَارَكَ الصَّلَاةَ لَكُنْتُ صَادِقًا» [14] این همان برداشتی که ما کردیم که دقت کنید

ببینید درست است یا نه؟ در جوهر تقیه حفظ دین وجود دارد، مثل اینکه در جوهر صلاة حفظ دین است، کسی که نماز ترک می‌کند مسلمان نیست ولو ادعا کند که من هستم لذا می‌گوید: «قَالَ لِي يَا دَاوُدُ لَوْ قُلْتُ إِنَّ تَارِكَ التَّقِيَّةِ كَتَّارِكِ الصَّلَاةِ لَكُنْتُ صَادِقًا».[15]

حدیث بیست و هشتم: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَلْزَمْ التَّقِيَّةَ وَ يَصُونُنَا عَنْ سَفَلَةِ الرَّعِيَّةِ»[16] امام می‌فرماید: کسی که ملازم با تقیه نباشد از ما اهل بیت نیست. اینجا تقیه کتمان است که باید اسرار ائمه علیهم السلام را کتمان کرد. همین الآن هم در زمان ما بعضی از معجزات ائمه را برای مردم می‌گوئیم، نمی‌توانند هضم کنند. اینکه بگوئیم امام هشتم علیه السلام تصویر شیر در پرده را دستور داد و به شیر واقعی مبدل شد را مردم معمولی نمی‌توانند هضم کنند! ما معتقدیم اهل بیت علیهم السلام تصرف در تکوین دارند. پرده که هیچ، از یک سر سوزن می‌توانند یک شیر را دستور بدهند تا بیاید. گاهی اوقات این روایات را باید درست معنا کرد. "كلموا الناس على قدر عقولهم" یک اصل بسیار محکم عقلانی و عقلانی است ولو اینکه در روایات ما هم آمده است که آن اندازه‌ای که می‌فهمد باید به او گفت. اینکه ائمه می‌فرمایند اسرار ما را کتمان کنید، برای این است که اسرار ائمه را نمی‌شود برای همه گفت. بعضی از صحبتها از تلویزین پخش می‌شود که راجع به مقامات ائمه و مقاماتی که خواص از درک آن عاجزند می‌گویند، و آن مخاطب همینطور در بهت و حیرت هست! بسیاری از روایات تقیه کتمان است؛ کتمان اسرار ائمه است. «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَلْزَمْ التَّقِيَّةَ وَ يَصُونُنَا عَنْ سَفَلَةِ الرَّعِيَّةِ»[17].

روایت بیست و نهم: «عَلَيْكُمْ بِالتَّقِيَّةِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَجْعَلْهَا شِعَارَهُ وَ دِتَارَهُ مَعَ مَنْ يَأْمَنُهُ لِيَكُونَ سَجِيَّتَهُ مَعَ مَنْ يَحْذَرُهُ»[18] می‌فرماید کسی که تقیه را شعار خودش قرار دهد، حتی با کسی که ایمن از او هستی هم تقیه کن، تا در برابر با آن کسی که دشمن توست و از او خوف داری عادت بشود.

حدیث سی‌ام: «لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ».[19]
حدیث سی و یکم: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ - قَالَ أَشَدُّكُمْ تَقِيَّةً»[20] مراتب بالای تقوا مراتب رعایت تقیه است.

حدیث سی و دوم: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ وَ يَقُولُ قَالَ اللَّهُ» بعد پیامبر به این آیه شریفه استشهاد می‌کردند: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً».[21]

حدیث سی و سوم در مورد ذو القرنین علی نبینا و آلہ و علیہ السلام: «تَجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ سَدًّا - فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَ مَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا قَالَ هُوَ النَّقِيَّةُ»[22]. این نقب را معنا کرده و بر تقیه تطبیق کرده.

حدیث سی و چهارم هم شبیه همین حدیث است.
تا می‌رسد به حدیث سی و ششم: «و لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ قَالَ هَذَا فِي النَّقِيَّةِ».[23]

بررسی دلای روایات تقیه

گفتیم که از این روایات استفاده می‌شود که تقیه موارد و مراتب و مصادیق دارد، مصداق اعلی آن مربوط به اصل دین است که لا ایمان، این لا ایمان نه اینکه ایمان اصطلاحی به معنای شیعه باشد، چون در بعضی از تعابیر دارد لا دین لمن لا تقیه له، کسی توهم نکند که این لا ایمان یعنی شیعه نیست. نه، اصلاً مسلمان نیست، این حقیقت اسلام را درک نکرده، دین سر من اسرار الله است و به یک معنا، امانت من الامانات الالهیه است. ما موظف به حفظ این دین هستیم. یکی از راهکارهای مهم برای حفظ دین تقیه است. بعید نیست اینکه بگوئیم یکی از عللی که احکام به صورت تدریجی مطرح شد برای حفظ دین بوده، اگر یک باره خدای تبارک و تعالی این قوانین را بیاورد مردم نمی‌توانند قبول کنند و دین از بین می‌رود، موجب اضمحلال دین است، ولی وقتی به صورت تدریجی بیان بشود مردم پذیرش دارند و آرام آرام می‌پذیرند، همه اینها وجوه تقیه است، یعنی تدریجی بودن احکام وجوه

تقیه است. یا بعضی از رخصت‌هایی که داده شده در بعضی از موارد در فرض اضطرار، بعضی از امور مباح می‌شود، اینها هم یکی از وجوه تقیه است، لذا در بعضی از همین روایاتی که خواندیم این نکته بود.

پس این یک مرتبه اعلای تقیه است که با جوهر دین ارتباط دارد، مرتبه بعدش آنچه که مربوط به اسرار ائمه و امامت است که از این تعبیر به تقیه کتمان می‌شود، به این معناست که با تقیه باید دین را حفظ کرد، هر جایی برای حفظ دین باید یک راهکاری را طی کنیم، یک راهی را باید طی کنیم تا دین حفظ شود، تقیه باید آن کار انجام شود. یعنی گاهی اوقات خود تشکیل حکومت اگر حفظ دین متوقف بر او باشد، خودش هم می‌شود یک نوع تقیه. ما داریم مستفاد از روایات را می‌گوئیم.

شما آمدید از تقیه یک معنای محدود ضعیفی را در ذهن خودتان قرار دادید و می‌گوئید: تقیه برای حفظ جان است. تقیه برای این است که انسان جایی که خوف از جانش دارد، تقیه کند. آیا لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ این را می‌خواهد بگوید که در جایی که خوف جانت را داری اگر بر جان خود تقیه عمل نکنی دین‌ات از بین می‌رود؛ این معنا یکی از مصادیق ضعیف برای مورد روایت است. خود دین را در مجموعه نظام آفرینش در نظر بگیرید. چرا کتاب‌های آسمانی گذشته تحریف شد؛ یکی از علل آن - این را باید بیشتر دنبال کرد - این بود که آن زمان دنبال تقیه و این حرف‌ها نبودند. اما وقتی از صدر اسلام در خود قرآن می‌فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» آن زمان که تقیه از اهل سنت و مخالفین مطرح نبوده است. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» بدین معناست که اگر فرد در جایی که باید با تقیه دین را حفظ کند، ایمان را حفظ کند، این کار را نکرد، این آدم ایمانش درست نیست.

در روایات ما آمده که بعضی پرسیده‌اند که چرا اسم علی بن ابی طالب علیهما السلام در قرآن نیامده است؛ برخی در جواب این احتمال را داده‌اند که اگر در قرآن می‌آمد، قطعاً قرآن را از بین می‌بردند. اصلاً شما ببینید این خودش یک نوع تقیه‌ای است که خداوند کرده است. یعنی یک راهی را طی کرده برای اینکه این کتاب حفظ شود هم آیات امامت و هم اصل امامت را به صورت کلی مطرح کرده و اسم نیاورده است. وقتی ما می‌گوئیم امامت استمرار نبوت است، نبوت استمرار توحید است، توحید آمده و نبوت آمده، برای امامت چرا اسم ائمه در قرآن نیست؛ خدا اسم ائمه را در قرآن یکی یکی می‌آورد و قضیه تمام می‌شد. اگر چنین می‌شد این کتاب را از بین می‌بردند. این إخفا می‌شود تقیه. از اول خداوند نیاورد، برای اینکه این دین حفظ شود. بالأخره خداوند هم با همین مردم معمولی مثل من و شما سر و کار دارد. بالأخره هوا و هوس‌ها، حب و بغض‌ها، الآن در زمان ما همه دعوای سر دین است، یعنی یک عده‌ای می‌گویند که ما باید باشیم و خدا نعوذ بالله کنار، دین کنار، قرآن کنار، هر چه ما می‌گوئیم، تمام دنیا را می‌خواهیم برده‌ی خودمان کنیم. یک زمانی برده‌داری به یک صورت خیلی ظاهری بود اما الآن خیلی فنی شده است. خیلی تخصصی شده و خیلی عجیب و غریب شده است. می‌خواهند کل دنیا را برده خود قرار بدهند اعم از مسلمان و غیر مسلمان.

امام رضوان الله علیه فریاد می‌زد که اسرائیل فقط نمی‌خواهد بر همین مقدار از فلسطین اکتفا کند؛ بلکه از نیل تا فرات را می‌خواهد بگیرد. اینها چیزهایی است که گاهی در بعضی از نوشته‌هایشان آمده است. همین روزها یکی از افرادی که از سیاستمداران مهم‌شان هست گفته بود نقشه‌ی ما گرفتن مکه، مدینه، عراق، شام و همه اینهاست.

حاصل آنکه ما از عباراتی مثل «لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ» استفاده می‌کنیم که تقیه مربوط به اساس دین است. عقلاً که اگر یک نفر جان خود را به خطر انداخت، تقیه نکرد و کشته شد، به دین چه ضربه‌ای نمی‌خورد. پس معلوم می‌شود موضوعش خیلی وسیع‌تر از این است. تقیه یک موضوع اوسع از این دارد. ادامه این مبحث را ان شاء الله هفته آینده بحث می‌کنیم. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 204
- [2] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 209
- [3] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 209
- [4] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 209
- [5] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 209
- [6] یوسف 12 - 70.
- [7] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 209
- [8] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16، ص 210
- [9] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16، ص 210.
- [10] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16، ص 210.
- [11] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 210.
- [12] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 211
- [13] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 211.
- [14] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 211.
- [15] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 211.
- [16] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 212
- [17] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 212.
- [18] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 212.
- [19] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 212.
- [20] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16 ؛ ص 212.
- [21] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16؛ ص 213
- [22] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16؛ ص 213.
- [23] شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج 16؛ ص 213.